# ۲۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۱۴)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۱۴ تیر ۱۴۰۱

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- روایت «وسّع علی امتی» با نگاه فقهی
- انواع تدوین در قرآن کریم
    - الف) تدوین معنایی
    - ب) تدوین نگاشتی
    - ج) تدوین عددی و ریاضی
- تفاوت «سبعة احرف» در نزول و در قرائت
- قانون فشرده‌سازی در اشتقاق کبیر و تطبیق آن بر کلمه «حرف»
- انعطاف کلمه «حرف» در معانی مختلف
- استفاده از معانی «حرف» برای تبیین روایت « ان تقرأ علی حرف واحد»
- عدم اختلاف قراء در آیات قابل اختلاف، دلیلی بر سماع و تحفظ قراء
- احتمال دوم در «ان تقرأ » فرض السنة در اقراء حضرت رسول ص
- نحوه نزول قرائات مختلف

# پیشگفتار (خلاصه)

# روایت «وسّع علی امتی» با نگاه فقهی

صفحه چهارم بودیم،

> قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: یا ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف» و ربّما استدلّ علیه بقول الصادق علیه السلام فی خبر حمّاد بن عثمان «إنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه .. الحدیث» و فی دلالته تأمّل[1]

شاگرد: حدیث قبلی که یادتان نرفته؟

استاد: نیمه کار ماند یا عشر کار؟

شاگرد: نمیدانم که دقیقه آخر چه گفتید.

استاد: در مورد روایت اول از حیث سندی چون بحث ما نیست خیلی بنا ندارم که طول بدهیم. اما صبغه کار طلبگی این است که کار را به‌صورت غیر مستحکم جلو نبرد و تا حدی که ممکن است حرفش را بزند. راجع به سند این حدیث مطالبی که دیروز عرض شد، فعلاً برای بحث ما کافی است. صفحه‌ای هم که راجع به احادیث سبعة احرف بود را به‌صورت فهرست در آورده‌ام و روایاتی که در این باب هست، چه مثبت سبعة احرف و چه نافی آن را در صفحه‌ای جدا گذاشته‌ام. مطالبی هم که آقایان افاده فرمودند ذیل هر حدیث خودش رفته است. مثلاً سند «ادنی ما للامام» به صفحه «ادنی ما للامام» رفته است. در آن جا قرار گرفته تا هر کسی در آن جا ببیند. اساساً اصل فدکیه برای این است که انسان مطالب را در آن جا بریزد تا فراموش نشود، بعد آنها دسته‌بندی می‌شود و هر کدام در جای مناسب خودش قرار بگیرد.

مطلبی که دیروز عرض کردم این بود که کلمه «وسّع» از جهاتی نسبت به «خفّف» و... اولویت دارد. نکته ی دیگر هم این بود که «وسّع» را چطور معنا کنیم. به سه علم مربوط می‌شد. آن چه که بعدا به ذهنم آمد، مسأله علم اصول بود. دیروز علم اصول را عرض نکردم. چون مطالب حجج علم اصول از چه چیزی بحث می‌کند؟ از دلیلیت دلیل بحث می‌کند. بحث می‌کنیم فلان دلیل، دلیل هست یا نه. قیاس دلیل است؟ اجماع دلیل است؟ در این علم از دلیلیت دلیل بحث می‌کنیم.

یکی از شعبی که در اصول هست بحث از کتاب است و بحث از دلیلت کتاب در شعب مختلف آن است. لذا مرحوم شیخ در رسائل وقتی به بحث کتاب رسیدند تواتر قرائات را مطرح فرمودند که بنا بر مشهور که می‌گویند قرائات متواتر است، کلُ قرائة آیه. یعنی دلیلی است که هم سند آن

متواتر و قطعی است و هم فقیه باید دلالت آن را نگاه کند. چون «کل قرائة متواتر». مرحوم شیخ این را مطرح کردند. همچنین در خود بحث کتاب نظیری دارد. در خود بحث کتاب یک بحث خوب و لطیف و دقیقی هست که قبلاً هم عرض کرده بودم؛ اینکه آیا سنت میتواند ناسخ کتاب باشد یا نه؟ هل ینسخ الکتاب بالخبر ام لا؟ شیعه و سنی بحثهایی دارند. علامه شیخ انصاری هم در فرائد مطرح کردهاند. در آن جا نکات خوبی هم فرمودهاند.

بنابراین اگر علم اصول این است، یکی از چیزهایی که روایات دیروز میتواند در آن وارد شود، علم اصول است. روی کدام یک از محتملات آن؟ اگر بگوییم «وسّع علی امتی»، به نظرم تلقی دون در صد عرف فقیه است. «ای رب وسّع علی امتی»؛ یعنی بر آنها سخت نگیر؛ اجعلهم فی سعة؛ لاتضایق علیهم. این معنایی است که همه میفهمند. معنای صاف و ساده و سالمی است. این فقیه میشود. یعنی حرام نیست. اگر غلط میخواند بر آنها مضایقه نیست.

عرض کردم که بحث فقیه آن، سه حوزه بسیار مهم را شامل میشود. هر سه حوزه آن مهم است؛ لاحن، ساهی و ناسی. خیلی هم فرق میکند. مثالهای ظریف و دقیقی دارد. ممکن است شما در این سه مورد فتوایی پیدا کنید که در این سه مورد با هم فرق کند. لاحن کسی است که غلط میخواند. زبانش نمی چرخد و نمیتواند بخواند. مثل بلال که لاحن بود. نمیتوانست «اشهد» بگوید. به این لاحن میگوییم. یعنی کسی که میفهمد که قرائت چیست و لغت چیست اما نمیتواند درست آن را بگوید. شوخی معروفی است که ملّا نمیتوانست «شرارة» را بگوید، لذا یک جور دیگری میگفت. دانشآموزان او هم مانند او میگفتند. میگفت من که اینطور میگویم چون زبانم نمی گردد، شما این جور بگویید؛ دوباره همان را میگفت! آنها هم مانند او تکرار میکردند. استاد ناراحت میشد. او میگفت «شیئا یَیَه». خب نمیتوانست غیر این بگوید. راء را به این صورت میگفت. باز به اینها میگفت من که میگویم «شیئا ییه»، شما نگویید. شما بگویید «شیئا ییه»! خب آنها هم میگفتند. این شوخی است ولی چنین شخصی لاحن میشود. لاحن یعنی میداند که اینجا طوری نیست؛ دیدی بچهها به سنی میرسند که خودش نمیتواند بگوید اما اگر اداء او را در بیاوری میفهمد که داری اشتباه میگویید. چون او همان لغت شما را میگوید و نمیتواند بگوید. لذا از اداء در آوردن شما ممکن است ناراحت شود یا بخندند.

## محوریت تحدی در وحی قرآنی

شاگرد: سه حوزهای که فرمودید ناظر به تعبیر «وسّع علی امتی» بود. کلامی بفهمیم، فقیه بفهمیم و... . اگر با توجه به صدر و ذیل این روایت معنا شود؛ مثلاً در حوزه فقیه، این روایت با بخش «یامرک ان تقرا علی سبعة احرف» به چه صورت میشود؟ مثلاً لاحن و ساهن که در این بخش نیستند.

استاد: ببینید آن چه که الآن در اظهریت گفتم، این است که بر «ت» خطاب «تقرأ»، تأکید نکنید. «ان الله یامرک» یعنی شما که قرآن را میخوانی و امتت؛ شما و امتت. یعنی قرآن وقتی به مرحله قرائت میآید، «علی حرف واحد» است. یعنی حق ندارید جور دیگری بخوانید و آن را تغییر بدهید. حتماً باید دقت کنید که تمام کلمات سر جای خودش باشد. چرا؟ چون طبیعت قرآن است.

قبلاً بحث کردیم، نمیدانم مفصل بود یا نه. عرض کردیم خصوصیت قرآن کریم در وحی قرآنی به تحدی است. مرحوم صدوق در عقائد الامامیه فرمودند خیلی وقتها جبرئیل وحیای میآوردند که وحی بیانی بود. یعنی ملک وحی میگفت مقصود از این آیه این است. به این وحی بیانی میگوییم. یا توضیحی که تفسیر نبوی است. حضرت کلماتی را از علم خودشان توضیح دادند؛ نفرمودند که جبرئیل آورده. به این تفسیر نبوی میگوییم. ولی میگوییم «لاینطق عن الهوی»، ولی علمی که خدا به ایشان داده مراحلی را طی میکند، ضوابطی دارد، رسومی دارد. رسم نزول ملک یک جور است،

رسم آن چه در قلب مبارکشان هست، فهمی که خدا به ایشان داده یک چور است. البته در اعتقادات حقه گاهی از آن نزول ها خیلی بالاتر است. آن جای خودش. اینهایی که خدا به ایشان داده را میفهمند. به این تفسیر نبوی میگوییم.

وحی بایانی؛ ملک آورده. وحی بایانی چیست؟ در آن تحدی نیست. نمیگویند مثل آن را بیاور. مانند حدیث قدسی. حدیث قدسی وحی است، ملک آورده اما تحدی ندارد. نمیگوید که مثل آن را بیاور. توراة و انجیل در طول تاریخش، احدی از یهودی ها و مسیحی ها یک نفر نگفته که مثل توراة بیاورید. تحدی در توراة و انجیل نبوده.

اما یکی از معروفترین چیزهایی که در قرآن مطرح بوده تحدی است. بنابراین تحدی در وحی قرآنی محوریت دارد. تحدی یعنی هر حرف در وحی قرآنی موضوعیت دارد. الفاظ در وحی مورد تحدی و در قرآن مرآتیت ندارند. حامل معنا نیستند. خودشان در کنار معنا موضوعیت دارند. شما حق ندارید یک حرف آن را عوض کنید. این شد قرآن. وحی قرآنی یعنی الفاظ، نه فقط کلمات. حتی تمام حروف دخالت دارند.

روایت معروفی است که حضرت فرمودند هر کسی حرفی از قرآن بخواند، اعطاه الله بکل حرفٍ حسنة؛ بعد خود حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توضیح دادند و فرمودند: «ال أقول: «الم» حرف. بل

ألف حرف، و لام حرف، و میم حرف[2]»؛ یعنی در وحی مورد تحدی، لفظ و معنا، نشانه و ذوالنشانه باید تنظیم شود و جفت و جور شود. تودین تکوینی است. اصلاً این قوامش است. اگر حرف را به هم بزنید تودین تکوینی نیست. این لب قرآن کریم است. و لذا اقتضاء قرآن این است که «اقرئه علی حرف واحد». چیز مشکلی نیست. یعنی اقتضائش این است. چون در آن تحدی میآید و لفظ موضوعیت دارد.

فقط این میماند که در «فتوکل» و «و توکل» چطور نمیتوان در هر دو، حرفش را تغییر داد؟ آن را باید با سبعة احرف تاویل اعظم –اجری الاموری علی سبعة احرف- توضیح بدهیم. غیر از فضای این روایت است. این روایت فضای قرائت است؛ ان تقرأ. یک وحی تحدی قرآنی آمده، اقرئه علی حرف واحد. نمیتوانید به آن دست بزنید. بلکه باید همان را بخوانید. چون الفاظش موضوعیت دارد. الفاظ دخیل است. اقرئه علی حرف واحد. پس صحبت سر قرائت است. صحبت سر ایجاد یک مقرو سابق است. ایجاد، ایجاد فرد است. شما که میخوانید دارید فردی از یک آیه را ایجاد میکنید. شخص است؛ شخصی که از یک آیه ایجاد کردید.

در چنین فضایی میخواهید بخوانید و ایجاد کنید. باید «علی حرف واحد» باشد؛ نباید آن را تغییر بدهید. «وسّع علی امتی»؛ یعنی ولو خدا به شمای پیامبر دستور داده بخوان، یعنی شما و امت. لذا حضرت فرمودند «وسّع علی امتی». چرا؟ چون امت من ناقص هستند، عاجز هستند، در معرض لاحن بودن هستند، در معرض ساهی بودن هستند، در معرض ناسی بودن هستند. هم غلط میخوانند و هم فراموش میکنند و هم سهو میکنند. «وسّع»؛ توسعه بده.

شاگرد: به معنای تخفیف میشود؟

استاد: یعنی سخت نگیر. یعنی لاتضایق لهم؛ اجعلهم فی سعة. الناس فی سعةٍ ما لایعلمون؛ یا «فی سعةٍ ما لایعلمون». روایت معروف برائت.

شاگرد۲: دو فضای جدا است.

استاد: بله، یعنی فضای فقه است. «وسّع علیهم» یعنی آنها را به سخت تکلیف نکن.

شاگرد: این بیان با ذیل روایت –سبعة احرف- چجور می‌شود؟

استاد: الآن داریم جلو می‌رویم تا ببینیم سبعه چه می‌شود. اوالً نسخه اصل سه بار تکرار شده بود. دیدی که در نسخه‌هایی آن را انداخته بودند. در بحارالانوار بود و در اینجا هم دیدی. من به گمانم به‌خاطر مسامحه و حالت قیاسی آن را انداخته‌اند. نسخه اصیل همانطوری که خود مرحوم صدوق آورده‌اند، شاید دوبار هم نبوده و سه بار بوده. شاید آن چه که در کروشه گذاشته‌اند را دیگری انداخته باشد. این احتمال در ذهن من قوی است که سه بار تکرار شده.

شاگرد: در روایات دیگر که تکرار نشده.

استاد: نه، خصوص این سند عبدالله هاشمی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند. آن روایت جای خودش. این را عرض می‌کنم. این چطور بوده؟ ظاهراً همین نسخه خصال خوب است.

چرا این را عرض می‌کنم؟ به‌خاطر اینکه ظرافتی هست که این سؤال در ذهن آدم فوری مطرح می‌شود؛ «اقرأ علی حرف واحد»، بعد می‌گوید «اقرأ علی سبعة احرف». خب چطور می‌شود که یک دفعه از واحد به سبع می‌رود؟ طبیعی کار این است که ابتدا بگوید «علی حرفین»، «علی ثلاثة احرف» که روایت هم داریم. اما در اینجا یک دفعه به هفت رفته است. و حال آنکه وقتی این سه باشد، می‌بینید که در هفت مناسبت زیبایی هست. سه امر هست و سه مسأله. هفتمی آنها سبعة احرف می‌شود. یعنی گام هایی که در حدیث طی شده، شش گام است که آمده. «اقرئها علی سبعه» گام هفتم است. خود این گام ها لطافت هایی را در بر دارد. سه تا امر و سه تا مسأله و سؤال «وسّع» هست. هفتمی آنها شده «اقرأ علی سبعه». یعنی در تمام این گام ها ملاحظه شده که خود «اقرئها علی سبع» گام هفتم است، به حمل شایع.

---

[1] مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

[2]تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج۱ ، ص: ۹۱

# انواع تدوین در قرآن کریم

# الف) تدوین معنایی

شاگرد: فرمودید که ظاهر «وسّع» این است که سخت گرفته نشود، اما این شبهه می‌شود که خود پیامبر عالم بودند که قرآن کریم تدوین تکوینی است، عالم بودند که اگر یک حرف هم به هم بخورد از تدوین بودن تکوینی بیرون می‌رود. لذا چطور در خواست «وسّع» می‌کردند؟ به بیان فقهی که دارید چطور این مسأله حل می‌شود. بله، به این بیان که ظرفیت قرآن بیشتر است و آن را توسعه بده، بیان شما درست است.

استاد: ببینید قبلاً از تدوین تکوینی صحبت شد که چهار جور یا پنج جور تدوین داریم. قرآن که تدوین تکوینی است، انواعی از این تدوین ها و همه آنها را دارد. نمی‌دانم چه زمانی صحبت کردیم. ولی دو مورد از آنها مهم است که من روی آنها تأکید می‌کنم. تدوینی که حالت تدوین نقطه به نقطه و نگاشت است، تدوینی که تدوین معانی و اخبار است. مثلاً در تفسیر الامام به حضرت منسوب است؛ چرا فرمودند که کل القرائتین حق؟ خود حضرت توضیح دادند. فرمودند چون یهود هر دو آنها را می‌گفتند. هم مسخره کردند و هم تکبر کردند؛ لانهم قالوهما. با دو قرائت «غُلف» و «غُلُف» آیه شریفه دو مطلب خارجی را اخبار کرده. «قالوا قلوبنا غُلف»، در یک واقعه. «قالوا قلوبنا غُلُف» در واقعه دیگر. الآن شما به یک نحو دارید واقعه را تدوین می‌کنید. یعنی دارید می‌گویید که اینها این جور گفتند. با عبارت زبانی آن را در اینجا تدوین می‌کنید. به این تدوین معنایی می‌گویم. یعنی از طریق زبان و نشانه شناسی در محدود لسان، شما با معانی، واقع را در کلام سامان می‌دهید. به این اخبار معنایی و تدوین معنایی می‌گویم. اگر شما بخواهید کشور ایران را به این صورت تدوین جغرافیایی کنید، چه کار می‌کنید؟ می‌گویید کشوری است که این مقدار مساحت دارد، این قدر جمعیت دارد و این قدر شهر دارد، هر شهرش این خصوصیات را دارد، آب و هوای آن به این صورت است؛ موقعیت کشور ایران را به‌صورت تدوین معنایی، تدوین می‌کنید. یعنی با جملات اخباری زبانی توضیح می‌دهید که ایران این است. این یک جور تدوین است.

# ب) تدوین نگاشتی

من که عرض می‌کنم قرآن تدوین است، اصلاً منظورم این نیست که جوهره قرآن، تدوین معنایی عالم نیست. ولو یکی از مهمترین شئون قرآن تدوین معنایی نفس الامر است. در این مشکلی ندارم، مانعة الجمع نیست. اما آن، محور نیست. آن چه که محوریت قرآن در اوست در ربط حروف مقطعه نهفته است؛ شما باید ربط حروف مقطعه را با قرآن بفهمید تا ببینید تدوین تکوینی به چه صورت است. چطور «یستخرج من القرآن»؟ ابو فاخته چه گفت؟ از شاگردان خاص امیرالمؤمنین بود. گفت حروف مقطعه ام الکتاب هستند؛ منها یستخرج القرآن. چطور می‌توانید با حروف مقطعه قرآن را به دست بیاورید؟ حروف که معنا ندارند. شما چطور می‌خواهید از یک بسیطی که معنا ندارد به یک چیزهایی برسید که صاحب معانی هستند؟ طبیعی ترین راه این است که باید بعدها به آن برسید. فعلاً باید از حروف بسیط، مرکباتی را تحصیل کنید که فعلاً آنها از سنخ معانی نیستند. فعلاً مرکباتی از همان بسائط هستند. و لذا اولین استخراج طبیعی در استخراج مرکبات از بسائط، استخراج تدوین نگاشتی است.

تدوین نگاشتی به این صورت است: شما می‌گویید می‌خواهیم کشور ایران را تدوین کنیم، چطور آن را تدوین می‌کنید؟ در یک جایی لوحی قرار می‌دهید و می‌گویید این لوح به ازاء آن است، بعد شروع می‌کنید برای تک‌تک نقاطی که در ایران هست –کاری به لفظ و معنا ندارد- یک نشانه قرار می‌دهید. این نشانه را در آن محل می‌گذارید. یعنی در آخر کار وقتی آن لوح کامل می‌شود می‌بینید به ازاء هر نقطه تکوینی در ایران، یک نشانه ای با آن قرار دارد. این نگاشت می‌شود. یعنی این دیگر معنای ایران نیست. این نقشه ایران است؛ این نگاشت ایران است.

شاگرد: این ایران را نشان می‌دهد؟

استاد: بله، بالاترین نشاندادن است. و لذا ائمه فرمودند من که کل عالم را برای شما می‌گویم، خبره کما انظر الی کفی هذا[1]؛ همینطوری که به کف دستم نگاه می‌کنم به شما از همه چیز خبر می‌دهم. بعد راوی تعجب کرد. حضرت فرمودند: «اعلم ذلک من کتاب الله»؛ من این را از قرآن می‌دانم. چون خدا علم کتاب خودش را به من داده من این را می‌دانم. خب این به چه صورت است؟ یعنی معانی را می‌دانم؟ ام مشکلی ندارم. اینها علوم خودشان است، ما که خبر نداریم. یک وجهش این است. من به‌عنوان وجوه عرض می‌کنم؛ یک وجهش این است که قرآن از ناحیه حروف مقطعه و مرکباتی که به بسائط بر می‌گردد به این صورت است. قرآن دارد نشان می‌دهد.«وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ[2]»؛ این جور است. «وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضراً[3]» چطور بود؟ در خود کتاب بود، قرآن به این صورت است.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۱، ص: ۶۱؛عن عبد الأعلى بن أعين قال سمعت أبا عبد الله ع يقول قد ولدني رسول الله ص و أنا أعلم كتاب الله و فيه بدء الخلق و ما هو كائن إلى يوم القيامة و فيه خبر السماء و خبر الأرض و خبر الجنة و خبر النار و خبر ما كان و خبر ما هو كائن أعلم ذلك كما أنظر

إلى كفي إن الله يقول فيه تبيان كل شيء.

[2]الانعام ٥٩

[3]الكهف ٤٩

# ج) تدوین عددی و ریاضی

شاگرد: یعنی کل کلماتش رمز است؟

استاد: رمز به این معنا که به ازای یک شیء تکوینی است. از عجائبی که اینجا هست...؛ آدم بعضی‌ها را می‌بیند که می‌گویند اینها بافتنی و خیالات است، اما وقتی آدم چند مطلب بشنود می‌بیند مثل اینکه اینها خیلی بافتنی نبود. از قدیم معروف بود که می‌گفتند فیثاغورس می‌گوید عالم بر عدد بنا شده. بعد می‌گفتند وقتی عدد گنگ –رادیکال دو مثلاً- کشف شد آنها دچار بحران شدند. من قبلاً عرض کردم که معلوم نیست این جور باشد. بلکه اینها را در کتاب‌های تاریخ ریاضی روی فهم خودشان می‌گویند. بعد می‌گویند مدتی جز اسرار فیثاغورس بود که رادیکال دو را نگویند. حتی در تاریخ ریاضیات نوشته اند -که به گمان من درست نیست- کسی که این سر را فاش کرد و در ویانان او را کشتند. یعنی چرا گفتی که ما رادیکال دو داریم که نمی‌توانند به‌صورت عدد در بیاید؟ تحلیل اینها بماند.

لذا در اینجا کار ماند. می‌گفتند قطر مربع جزء عالم است اما شما نمی‌توانید آن را با عدد نشان دهید. پس بناء عالم بر عدد نیست. چرا؟ چون یکی از اجزاء عالم قطر مربع است. قطر مربع رادیکال دو و گنگ است. بعد گفتند دست از آن برداشتند. این جوری ها نیست حال حرف آنها هر چه بود کاری نداریم. گاهی به ذهنم می‌آید و می‌گویم برخی از اصحاب فیثاغورس که دچار بحران شده بودند اگر می‌دیدند قرار است قرن بیست و یکمی بیاید که کل دستگاه فیزیک را فیزیک کوانتومی بکنند، خیلی خوشحال می‌شدند. می‌گفتند ما به این زودی ها از عدد صحیح خودمان دست بر نمی‌داریم. یک زمانی می‌آید که تمام فیزیکشان بر محور اعداد صحیح دور می‌زند. کوانتوم این است. بر مضرب های تمام اعداد دور می‌زند. در فیزیک کوانتوم اصلاً پیوستگی نداریم.

منظور اینکه اصلاً معلوم نیست حرف آنها چه بود و تا چه اندازه‌ای هم درست باشد. حال به این دو کار نداشته باشید. به فضای بیایید که چیزی در دلش هست و داریم آن را می‌بینیم. اینکه هر چیزی یک جور عددی در بطن خودش دارد، این یک مطلب؛ و در بطن خودش نقاط هندسی دقیقی دارد. امروزه زن کسانی که در علم کار می‌کنند مانند آفتاب است. چرا؟ چون یک چیز تجربی است که شما می‌توانید سریع به خانه خودتان بروید و فوری تجربه کنید. یعنی ببینید که چنین چیزی هست. می‌گویند فیثاغورس در بازار مس گرها در می‌شد، در حال در شدن یک دفعه برای او نسبت‌های تناسب صوتی کشف شد. به خانه رفت و تسمه کشید و ضربه زد و نسبت‌ها را کشف کرد. این در تاریخ فیثاغورس معروف است. اولین کسی که نسبت‌های صوتی را کشف کرد فیثاغورس بود. از بازار مس گرها در می‌شد، برخی از چکش ها بزرگ بود، برخی از آنها کوچک بود، صداهای جور و ناجور به تناسب صوت ها را کشف کرد.

شما می‌توانید این دو تایی را که عرض می‌کنم در خانه انجام بدهید. روی هر شیئی بیرونی دست بگذارید یک نقطه‌ای دارد که اسم آن را گرانیگاه می‌گویید. یعنی مرکز ثقل که در حال حرکت هم جای آن عوض می‌شود. در شرائط متعارف مرکز جسم –مثلاً کره- با مرکز ثقلش یکی است. به نظرم در بحث رؤیت هلال هم بحث کردیم. اما اگر همین کره را به حرکت در بیاوریم مرکز ثقل آن و مرکز حجمش از هم جدا می‌شوند. الآن کره زمین یک مرکزی دارد که برای حجم او است. یک مرکز ثقل هم دارد که با آن متفاوت است. چون زمین در حال حرکت است با هم متفاوت هستند.

از مثال‌هایی که همه می‌فهمند این است: یک وانت را در نظر بگیرید، این وانت اگر همینطور در مسیر خود برود و تکان بخورد چپ نمی‌شود. اما اگر یک بار عقب روی آن بگذارید و آن را ده متر بالا ببرید، به اندک دست اندازی چپ می‌کند. چرا؟ چون نقطه مرکز ثقل آن بالا رفته است. اینها چیزهای واضحی است. عرض می‌کنم که دو دو تا چهارتا است. در عالم علم و فیزیک نقطه‌ی مرکز ثقل داریم.

ببینید هر چیز تکوینی یک نقطه دارد. حالا ای سیال است یا ثابت است، اما این نقطه را دارد. یعنی کیان اشیاء یک کیان هندسی و ریاضی است. روی محاسبه می‌توانید نقطه دقیق آن را نشان دهید. تکوین روی حساب است. روی ملاحظه ظریف ترین مطالب محاسبه‌ای و ریاضی است. دوم؛ البته اینها برای یادآوری است که من یادم نرود. ارتعاش و تواتر، طبیعی ِهر شیء است. شاید صد سال باشد. زمانیکه پلی که از بتون آرمه بود در کره ریخت؛ نوشته اند تنها سی سرباز روی این پل بتون آرمه بسیار محکم رژه رفتند و آن پل فروریخت. همه تعجب کردند؛ آخر سی سرباز معمولی؟! آن هم روی چنین پلی؟! سنگین ترین تانک ها از روی آن در می‌شد، اما طوری نمی‌شد. تا اینها رژه رفتند ریخت. از اینجا بود که فرکانس طبیعی، ارتعاش طبیعی، تناوب رفت‌وبرگشت طبیعی که هر چیزی دارد کشف شد. عجائب خلقت است. یعنی شما روی هر چیزی دست بگذارید در دلش جنبشی با عدد است. شما اگر بتوانید آن جنبش عددی را تشدید کنید، حاصل آن یک انرژی بسیار بالایی است که این پل به این محکمی را خراب می‌کند. یعنی دیگر تاب آن را ندارد و همه آنها می‌ریزد. پاهای این سربازها فرنکانس طبیعی پل را تشدید می‌کرد. یعنی به قدری انرژی جنبشی در پل بالا رفت که پل شکست و نتوانست تحمل کند.این هم یکی دیگر؛ ببینید در دل هر شیئی عدد است؛ آن عددی که مساوی با تناوبی است که خدا برای آن قرار داده و تغییر هم می‌کند.

الآن به این فضا نگاه کنید. بعد می‌گویید خدای متعال که از این تکوین خبر دارد، این تکوین را یک جوری تدوین می‌کند که روایتی که امام علیه‌السلام در ذیل قرآن فرمودند را به‌گونه‌های دیگر می‌فهمیم. تفسیر عیاشی را نگاه کنید. حضرت فرمودند «ان القرآن یجری کما یجری اللیل و النهار». یعنی قرآنی که مدون است و ما آن را به‌صورت یک ثابت می‌بینیم، یک وجهش است که ثابت است و الا « یجری کما یجری اللیل و النهار». «یجری» معانی مختلفی دارد. این هم یک جورش است. یعنی قرآنی که تدوین تکوینی است یک بستر و شأنی از قرآن جمعی است که می‌خواهد عالم سیال و عالمی که نقاط مختلف عددی حسابی دارد را بیان کند.

و لذا در علوم غریبه –البته ما بلد نیستیم- کسانی که به‌دنبال آن هستند می‌بینند، از حروف به اعداد یک پلی می‌زنند؛ دوباره از اعداد به تکوین و از تکوین به اعداد ربط می دهند . این جور برنامه‌هایی دارند که ما بلد نیستیم. ولی خلاصه معلوم است که عدد را قرض می‌گیرند و به ازاء هر حرفی عددی می‌گذارند. یعنی حروف که از بسائط هستند با پل زدن اعداد بین حرف و تکوین رابطه برقرار می‌شود.

البته غیر از تدوین نگارشی است که من عرض کردم. جور دیگری از تکوین است. تدوین معنایی، تدوین عددی ریاضی، تدوین نگاشتی. اینها انواعی است که خدای متعال عالم برای خودش است و خودش هم می‌داند چه کار کرده. یک چیزهای مختصری به ما گفته‌اند.

ببینید در «وسّع علی امتی» بودیم؛ یک وقتی است که می‌گوییم «تقرأ»، یعنی شما و امت قرائت می‌کنید. یک فردی از کلام خدا را ایجاد می‌کنید.

شاگرد: آقا سؤال کردند که اگر تدوین تکوینی است، چرا می‌گویید «قرأ علی حرف واحد»؟ شما شروع کردید به اینکه تدوین انواع مختلفی دارد. یعنی سبعة احرف هم به بیانی می‌تواند تدوین تکوینی باشد.

استاد: بله، جزاکم الله خیرا.

# تفاوت «سبعة احرف» در نزول و در قرائت

الآن می‌خواهم این را عرض کنم که سبعة احرفی که در محدوده تقرأ مطرح است، ربختش با سبعة احرفی که در نزول مطرح است، فرق می‌کند. ولو همه اینها سبعة احرف هستند. چرا؟ همه اینها زیر سر کلمه حرف است.

مرحوم طبرسی در مجمع فرمودند «الحرف و الطرف و الجانب نظائر»؛ همه اینها یکی است.«وَ مِن الناسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْف[1]»، «إلا مُتَحَرِّفاً لِقِتال[2]»، «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ[3]» در دو جا آمده، در یک جا هم به این صورت است: «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ[4]»، «یَسْمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ[5]». اینها مواردی است که حرف در آیات شریفه به کار رفته است. حرف به چه معنا است؟ معنای ساده حرف این است: ساده‌ترین معنای آن، که همه می‌فهمند این است: جاده یک وسط دارد که شما در آن می‌روید. دو طرف دارد. این حرف است. یا حرف الوادی؛ وادی وسطی است که رودخانه می‌رود. حرف دو طرف آن است که شما بالای آن می‌ایستید و می‌بینید که رود دارد می‌رود.

«عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ[6]»؛ «جرف» هم در اشتقاق کبیر با این نزدیک است. «طرف» هم در اشتقاق کبیر یکی هستند. یکی از محتملاتی که در ذهن من برای حرف است، این است: یکی از قواعد خیلی خوب در اشتقاق کبیر قاعده ....؛ چه اسمی روی آن بگذارم؟

---

[1] الحج ۱۱

[2] الانفال ۱۶

[3] النساء ۴۶ و المائده ۱۳

[4] المائده ۴۱

[5] البقره ۷۵

[6] التوبه ۱۰۹

# قانون فشرده‌سازی در اشتقاق کبری و تطبیق آن بر کلمه «حرف»

ببینید در این مثال شما چطور می‌خواهید به‌دنبال «حَرَف» بروید. در مورد «زلزله» می‌توانید بگویید که ترکیبی از دو «زَلّ» است. «زُحِر»، ترکیبی از «زَح» است. این‌ها زیاد است. «دمدم» و... «دحرج» به چه صورت است؟ «دح» و «رج» را ترکیب می‌کنید و می‌گویید «دحرج». وقتی به بعضی از کلمات می‌رسید، مثلاً می‌گویید «کفّر»، یعنی «کفّ» و «فرّ»؟ این چور معنا کنیم؟ «حرّف» یعنی «حرّ» و «رف»؟ این یک جور است که موارد زیادی هم دارد. اما یک جور دیگر این است که وقتی شما می‌خواهید ترکیب کنید، شبیه فرمت های فشرده‌سازی امروزی است. دیدید که فایل های صوتی را فشرده‌سازی می‌کنند؟ به فرمت های مختلف فشرده می‌کنند. فشرده‌سازی خودش فن مهمی است. این‌که چطور بیت‌ها را طوری ساماندهی کنیم که در نظم فرمت فشرده‌سازی، که مثلاً ده مگابیت، پانصد کیلو بیت شود. این قدر کم شود.

گاهی در لغت، فطرت بشر این کار را می‌کند. یعنی گاهی دو کلمه دارد و از این فرمت ها استفاده می‌کند. چطور؟ اگر شما بخواهید بگویید «حرّ» و «رفّ» یک جور است. اما اگر بخواهید دو کلمه را در کنار هم بگذارید، آن هم با معنای مناسب و بگویید «حفّ» و «رفّ»، یعنی از آلآن با معنای محفوف کار دارید و کار دارید با معنای «رفّ». خب مناسبت با چیست؟ بگویید «حفرف»؟ یا بگویید من آلآن دو «فاء» دارم، آن‌ها را در یک موضع می‌گذارم و می‌گویم «حرّف». یعنی درست است که آلآن «فاء» در لام الفعل است، اما وقتی شما آن را باز می‌کنید اصل آن «حفّ» و «رفّ» بوده. مثل «دحرج».

شاگرد: حرّ و رفّ.

استاد: نه، آن‌ها غیر از این است. این قانون نیست. من به این قانون فشرده‌سازی می‌گویم. شما می‌خواهید بگویید «حفّ» و «رفّ». حالا این‌که این چیستند جای خودش. این همین‌طوری به ذهنم نیامد. در مواردی برخورد می‌کردم و می‌دیدم انسب راهی که احتمال دارد در لسان رفته باشند این است. یعنی ترکیب حرف اول به آخر و وسط به آخر. یعنی «کفر» را می‌گویید «کرّ» و «فرّ». نه «کفّ» و «فرّ». یعنی دو حرف اول و آخر را می‌آوریم که حرف دومش لام الفعل می‌شود. شما یک جور آمده‌اید حرف دوم را به جای این‌که تکرار کنید، آخر گذاشته‌اید و دو حرف اول را به او زده‌اید. به جای این‌که بگویید «حفّ» و بعد بگویید «رفّ»، چون حرف دوم هر دو کلمه «فاء» بوده، «فاء» را آخر برده‌اید و حرف اول را ابتدا آورده‌اید؛ حَرَف.

این یک قانون حسابی است. بعداً در اشتقاق کبری و زمانی‌که این علم پیشرفت کند، می‌بینید. یکی از قواعد خیلی خوب است. عرض کردم خودش یک نحو فشرده‌سازی کلمه است. فشرده‌سازی هم همین است. یعنی بیت‌های مشابه را به جای این‌که تکرار کنند و فایل حجیم شود، در یک نقطه جا می‌دهد و تعداد آن‌ها را می‌گوید. موضع آن‌ها را مشخص می‌کند. مثلاً می‌گوید در سی مورد همین است. جای آن را معین می‌کند و فشرده می‌شود. به جای این‌که سی بار تکرار کند با دو کلمه همه آن‌ها را

می‌آورد. در این‌جا هم می‌گوید من دو «فاء» دارم، «فاء» رتبه آخر کلمه است؛ «حفّ» و «رفّ». «فاء» رتبه دوم است، هم می‌خواهم بگویم «حفّ» و هم می‌خواهم بگویم «رفّ»، لذا می‌گویم «حرف». یعنی «حاء» و «راء» حرف اول هستند و «فاء» هم حرف آخر است. این قانون حال به ذهن من نیامده، بلکه سال‌ها است که به ذهن من آمده و فوائد خوبی هم دارد. احتمالاً در حرف یکی از قواعدی که اولویت خودش را نشان بدهد، در ماده «حَرَفَ» همین باشد. تحقیق و ادامه آن به عهده خودتان باشد.

در این‌جا کلمه «حرف» که با «طرف» -طفّ و رفّ- با «جرف» یکی است، به چه معنا است؟ طرف دو چیز است. لذا می‌فرمایند «وَأَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ[1]»؛ یعنی طلوع و غروب. اما نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است: کلمه حرف –طرف، جانب- به قدری انعطاف دارد که شما می‌توانید در معانی مختلف آن را به کار ببرید، بدون این‌که به اصل معنا صدمه بخورد. من مثال‌های ساده آن را عرض کنم. شما می‌گویید نقطه طرف الخط است. یک خط ده سانتی، طرفش کجا می‌شود؟ لبه آن می‌شود. طرفین خط؛ یعنی دو لبه خط. اما حال می‌گویم این خط دو نیمه دارد. طرف راست و طرف چپ. الآن من غلط گفته‌ام؟ غلط نگفته‌ام. اما طرف به معنای لبه نیست. بلکه به‌معنای نیمه است. این از کجا می‌آید؟ به‌خاطر انعطاف معنای طرف است. طرف دقیقاً به معنای لبه نیست. طرف یعنی جانب، یعنی ناحیه، یعنی حوزه. جانب هم همین‌طور است. جانب راست و جانب چپ. این دو جنب هم هستند. این قدر انعطاف در این کلمه هست.

---

[1] هود ۱۱۴

# انعطاف کلمه «حرف» در معانی مختلف

حال که اینطور شد کسانی که به تعبیر امیرالمؤمنین «انا امرا الکلام» هستند...؛امثال من هنوز خیلی مانده تا معانی «امیر الکلام» را بفهمیم. بینی و بین الله عرض میکنم. اصلاً نمی فهمیم امیر الکلام به چه معنا است.«إنا لامراء الكلام و فينا تنشبت عروقه، و علينا تهدلت غصونه[1]». اصلاً تا آدم بخواهد بفهمد هنوز خیلی مانده است.

کسی که امیر الکلام است، به چه معنا است؟ یعنی وقتی کلمه حرف را با آن پتانسیلی که در دلش هست،میبینند میگوید «علی سبعة احرف»؛ هفت ناحیه و هفت جانب. هفت طرف، هفت نحو، هفت طور؛ نحو آمد در لغت بر پنج نوع مثل و قصد و جانب و مقدار و نوع ؛ نحو پنج معنا دارد. حرف هم همینطور است. حرف این قدر باز است.

---

[1]نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: ۳۵۴

# استفاده از معانی «حرف» برای تبیین روایت « ان تقرأ علی حرف واحد»

حال که اینطور شد بیاییم به تناسب حکم و موضوع از آن استفاده کنیم. وقتی در مقام این است که شما میخواهید یک کلام را ایجاد کنید و بخوانید -تقرأ- وقتی میگوییم توسعه به این است که بر هفت فضا و هفت ناحیه خوانده شود، معنای آن چه میشود؟ البته هفت ناحیه بهمعنای نازل شدن نیست. ما فعلاً کاری با نزول نداریم. شما میخواهید بخوانید. پس بر هفت نوع بخوان. بر هفت جانب. بر هفت وجه. چطور میشود یک چیز را بر هفت وجه بخوانید؟ شما بفرمایید.

شاگرد: وجه های مختلفی را میتوان به دست آورد. ترتیل خواندن، لهجه و... .

استاد: بله، به لهجات مختلف، به تحقیق و ترتیل و ... که همه آنها خوب است. اما با «وسّع» چطور جور است؟

شاگرد: با لهجه و لغت عرب تناسب دارد. چون هر کدام از آنها یک جور میخوانند.

استاد: این هایی که شما میگویید برای لاحن خوب است. لاحن را سر و سامان میدهد. یعنی کسانی که نمیتوانند درست بخوانند، «وسّع». بخوانند و بر آنها سخت نگیرید.

شاگرد: میتواند لحن هم باشد. ظاهراً لهجه با لحن تفاوت دارد. هفت جور گویش است که هیچکدام از آنها غلط نیست.

استاد: بله، مثل « حتی حین » که معروف است که ابن مسعود می خواند: «عتی حین» که عمر او را مواخذه کرد و گفت به لغت قریش بخوان. نه به لغت دیگر. ولی او سند داشت. حرف او را هم در کردهاند. گفتهاند بی خود گفتهاند. چون همین ابن مسعود «حتی» را در جاهای دیگر «حتی» میخواند. در خصوص اینجا «عتی» خواندهه.

# عدم اختلاف قراء در آیات قابل اختلاف، دلیلی بر سماع و تحفظ قراء

دیروز تمام چهل و پنج صفحه مقدمه تفسیر منهج الصادقین مرحوم شعرانی را خواندم. واقعا مقدمه‌ای است که دلالت دارد بر کارکردن ایشان. وقتی عالم بزرگی چیزی می‌نویسد -ممکن است کسی از دیگران رو نویسی کند- اما وقتی می‌دانیم آقای شعرانی مدرس بزرگی بودند و یک عمر زحمت کشیدند، خیلی اهمیت دارد. از چیزهای خوب این چهل و پنج صفحه این است: مثال‌های راه‌گشایی می‌زنند. بسیار مثال‌های جذاب می‌زنند. ایشان مطالب خوبی دارند. یکی از آن‌ها همین مثال‌ها بود.

الآن که شما گفتید مثال‌های آن طرفی که آقای شعرانی آورده‌اند را بیاد آوردم. دیروز یکی از آقایان گفتند دراین‌صورت می‌توانند قرآن را هر طور که خواستند بخوانند. من عرض کردم اصلا ًاینطور نیست. وقتی وارد می‌شوید شواهد این طرف را در مقال‌های بیاورید، عنوان درست کنید و یادداشت کنید. آقای شعرانی مثال‌های خوبی آورده‌اند. رضوانالله‌علیه. یعنی از قرآن مثال‌هایی بیاورید که اگر قرار بود تعدد قرائات به سماع نباشد و به اجتهاد باشد و هرکسی هرکسی باشد، ده‌ها مورد روشن در قرآن هست که جای تعدد قرائت بود. جای صد در صدی اما احدی از قراء اختلاف نکرده‌اند. اجماع است. خیلی جالب است. جای آن بود که اختلاف کنند.

در «ملک» و «مالک» یادتان هست؟ عرض کردم در همه قرآن «ملک» نوشته؛«قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ[1]» و «قل اعوذ برب الناس، مَلِكِ النّاسِ»؛ اجماع است و احدی «مالک» نخوانده است. حال اینکه در یک روایت شاذ آمده باشد، کاری ندارم. فعلا ًآن هایی را که اسمشان هست و می‌گویند تعدد قرائت دارد. شما این همه تفسیر را نگاه کنید. و حال اینکه هم «ملک یوم الدین» و هم «ملک الناس»، «ملک» نوشته شده. احدی نخوانده است. آقای شعرانی مثال‌ها را می‌آورند. خیلی زیبا است. این خودش یک رساله است. شما که می‌گویید به سماع نیست، اینها را نگاه کنید. یعنی با اینکه جای اختلاف بوده اما احدی اختلاف نکرده.

دیروز  مثال «والدتک[2]» را خواندم. چند مورد دیگر نظیر آن هست.

شاگرد: مبحث قبلی را جمع‌بندی می‌فرمایید؟

استاد: بعضی نکات یادم می‌آید. نکته مرحوم شعرانی نکته خوبی است. یک بخش کار آقای شعرانی این است که با مثال‌ها نشان می‌دهند. یعنی اگر به اجتهاد بود و هر کسی به هر کسی بود، این موارد بهترین زمینه را داشت. و حال اینکه در آن‌ها اجماع قراء هست. پس معلوم می‌شود آن جایی که اختلاف کرده‌اند، از اجتهاد نبوده. یک قاری اینجا را به این صورت می‌خواند اما در جای دیگر مثل

بقیه میخواند.

شاگرد: داشتید میفرمودید تناسب «وسّع» با «تقرأ» چیست.

استاد: بله.

وقتی میگوییم «تقرأ» توسعه بدهد، میخواهیم این توسعه شامل موارد سهو و موارد نسیان شود. «سبعة احرف» را طوری به نواحی معنا کنیم؛ سبعة احرف، یعنی هفت جور. هفت جور بخوان. یک جورش اختلاف لهجات است. حالا یعنی حتماً هفت جوری که همه آنها لهجه باشد؟ نه، دقیقاً میخواهم حرف ابن جزری -که میگویی سی سال به آن فکر میکردم- را در اینجا و در حوزه قرائت مطرح کنم. سبعة احرف، یعنی هفت جور. یک جورش اختلاف لهجات است، یک جور آن اختلاف تحقیق و ترتیل است؛ اختلاف در ادا. یک جورش اختلاف در لحن است. لاحن است نه لهجات. به تعبیری شما اختلاف لهجات، لحن نیست. ولی یک جورش هم لحن است. یعنی «وسّع علی امتی فی اللاحنین».«سبعة احرف» یعنی در هفت حوزه و هفت جور قرائت هایی که -« تقرأ»- می خوانید، اجازه داده شده. یکی از آنها سهو است. شما اگر در یک جایی اشتباه خواندهای ولو سهوا خواندهای، لا یؤاخذ علیک. یکی از موارد «رفع عن امتی» همین مورد بود.

یک حوزه آن نسیان است. نسیان این است که الآن آیه یادتان نیست. بالای منبر هم هستید و یادتان نیست که «واو» است یا «فاء»، مجاز نیستید بخوانید. چون یادتان نیست. اما اگر «وسّع» را طوری معنا کنیم که مجاز باشید آیه را بخوانید ولو بهصورت مردد یا بهصورت القاء احد الاحتمالین یا بهصورتیکه اهلبیت با آن مخالفت کردند یعنی بتوانید نقل به معنا کنید. یعنی یک آیهای را بخوانید با نقل به معنا؛ یکی از مفسرین اهلسنت بود؛ تمام کلمات «الحمد لله رب العالمین» را نقل به معنا کرده بود. گفته بود قرآن به این صورت میشود. به نظرم ابوحنیفه را رد کرده بود. علی ای حال این هست یا نیست؟

شاگرد: این توضیح را تا خصوص هفت میرسانید؟

استاد: فکرش را نکردهام. ولی مقصود من این است که وقتی سبعة احرف در فضای قرائت حضرت با امت هست، فضا فضای فقه میشود. میخواستم این را اول بگویم و آخر شد.

---

[1]آل عمران ۲۶

[2]المائده ۱۱۰؛ «إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ». کسی به این صورت خوانده «اذکر نعمتی علیک و علی والدیک». یکی از مصحفیین به این صورت خوانده. حالا شما غلط بگیرید. اینکه میگویید هر کسی هر چه خواند اصلاً اینطور نیست. کتابی دارد که بیست سال قبل از مرحوم صدوق وفات کرده. اصفهانی است. به نام التنبیه علی حدوث التصحیف. شاید پنجاه مورد آیاتی را میآورد و میگوید چون شبیه هم بوده تعدد قرائت دارد. من اینها را منکر نیستم. بعداً عرض میکنم. اینکه گفتم در تواتر از صفر شروع میکنیم بعداً اینها را میبینید. خیلی با وسواس جلو میرویم. بیان استاد در جلسه قبل.

# احتمال دوم در «ان تقرأ » فرض السنة در اقراء حضرت رسول ص

دوم «تقرأ»ای باشد که روی «ت» آن تأکید کنید. اگر تأکید کردید «وسّع علی امتی» یعنی شما مجاز هستید. دیگر «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيل[1]» نیست. اقرأ؛ یعنی شما اقراء کنید. اقرائی از باب فرض السنه؛ اقرائی از باب سنت نبوی. قرائتی که از سنت نبوی است. ولو از اقراء ملک وحی هم نباشد که دیروز بحث کردیم. این بحث کلامی شد. این دیگر ربطی به فقه ندارد.

علم اصول چیست؟ آیا هر کدام از قرائات دلیل شرعی هست یا نیست؟ دلیلیت دلیل. و اینکه اگر اقراء سنت نبوی را پذیرفتیم دلیلیت دارد یا ندارد؟ یعنی اقراء نبوی هم دلیل شرعی است یا نه؟ این بحث اصولی میشود. یعنی از دلیلیت دلیل بحث میکنیم که اقراء سنت است.

بعضی از چیزها را که عرض میکنم ممکن است فردا بگویید این را نگفتی اما اگر الآن نگویم فردا هم اگر بگویید میخواستی یک چیزی بگویید، دیگر یادم نیست.

شاگرد: بحث قرائت و نزول روایت هم ماندہ است.

استاد: بله، ما که اصلاً هنوز وارد دلالت آن نشدهایم. آن روایت خیلی فرق میکند. استظهارش با این روایت دو تا است.

---

[1]الحاقه ۴۴

# نحوه نزول قرائات مختلف

شاگرد:مقصود شما از مکس شدن صوت در وحی جبرئیل چه بود؟

استاد: من خلاصه آن را عرض میکنم. علی ای حال صحبت سر این است که لفظی که توسط لافظ تولید میشود در فضای ضعف قوه سامعه و ایجاد کننده هست که توحد میآید. ما یک لفظ را گوش میدهیم و یک صوت را ایجاد میکنیم. اگر هم قدرت ایجاد صوت و هم قدرت سماع صوت، بهصورت «لایشغله شأن عن شأن» شود، بالا میرود. آن روز هم که مثال زدم برای این بود: شما میبینید الآن وقتی میخواهیم ایجاد کنیم نمیتوانیم بیشتر از یکی ایجاد کنیم اما وقتی قدرت بالا میرود؛ یعنی دو-سه فایل صوتی داریم که همه آنها را با هم میکس میکنیم، دراینصورت لافظ ما چندتا میشود. یعنی وقتی یک گوشی را در گوشتان میگذارید میبینید هم زمان دو-سه نفر با هم حرف میزنند. یعنی تولید کننده صوت قدرت این را دارد که هم زمان چند صوت تولید کند. این از این طرف. شما که گوش میدهید اگر ضعیف باشید میگویید این را گوش بدهم ای آن را؟ چون ضعیف هستم. اما اگر نفس قویای داشته باشید و به همه گوش بدهید؛ یعنی بتوانید دقیقاً همه را سامان دهید، میبینید که هیچ مشکلی پیدا نشد. البته این یکی از وجوه بود. اگر شما زحمت کشیدید و فایل را دیدید مقصود ما از مکس این است. یعنی یکی از محتملات ثبوتی این است که وقتی ملک وحی در نفس قدسی پیامبر خدا ایجاد صوت کرده، الفاظ را با هم ایجاد کرده و حضرت هم باهم شنیدهاند. هیچ مشکلی هم ندارد.

راه دیگر هم این است که هر دفعه ای عرضه کند. من عرض سنوی را به این صورت معنا نمیکنم. قبلاً در دو-سه جلسه مفصل صحبت شد. عرض سنوی را آن طوری که علامه معنا میکنند، من عرض نمیکنم. ایشان میفرمایند عرض سنوی برای این است که هر دفعه یک جوری بیاید. خب این فرمایش ایشان است و هر دفعه ای هم که بگویم، میگویم فرمایش ایشان است. احتمال دارد که مقصود از عرض سنوی چیز دیگری باشد. یک ارتباطی با لیلة القدر، نزول هر چیزی و تقدیر سنه داشته باشد. این احتمالات در عرض سنوی هست.

شاگرد۲: در اقراء حضرت این محتمل هست که بهغیرازآن نزول، اقراء تسهیلی داشته باشد. یعنی اقراء همان قرآن نازل باشد اما بالاعم؛ یعنی خود حضرت اقراء کرده باشند.

استاد: منظور من از سنت همین بود.

شاگرد: نه اینکه به مردم اجازه بدهند که آنها بخوانند.

استاد: بله، تشریع همین بود. اقرائی که سنت باشد یعنی خود حضرت اقراء کرده باشند.

شاگرد: یعنی بخشی از این قرائات هم همان باشد.

استاد: بله، اگر پذیرفتیم. این خودش اول باید ثابت شود. من که اینها را میگویم باید در بحث علمی معلوم باشد. در بحث علمی نباید یک دفعه همه اینها به هم بریزد. ما داریم محتملات ثبوتی را میگوییم. احتمال هم میدهیم که این دلیل اثباتی آن را بگوید. در اینکه این دلیل اثباتی دلالت کند که ما اقراء به نحو سنت داریم یا نه، هنوز خیلی کار داریم. باید شواهد عدیده از روایات اهل البیت و از خود قرائات پیدا کنیم تا مطمئن شویم که اقراء به نحو سنت داریم. و الا

فعلاً هیچ. فعلاً تصور یک امر ثبوتی است که این روایت احتمال میرود آن را بگوید. این معلوم باشد. اینکه من تأکید میکنم به این خاطر است. در ذهن خودم هم همین است. ما در این هفت-هشت سال احتمالی را میآوردیم و مدام صبر میکردیم تا از چپ و راست و از کتب مختلف برای آن شاهد پیدا کنیم. و الا صرف یک احتمال که قرار نیست سر برسد.

شاگرد: یعنی این وجه ثبوتی و این که خود همه این قرائات ما انزل است، اثبات میخواهد. یعنی وجه ثبوتی این است که نیاز به اثبات دارد.

استاد: نه، وقتی ما ادله ای داریم که میفرماید «نزل القرآن علی سبعه..»، آن جا که دیگر این نیست.

شاگرد: یعنی اقراء تسهیلی داشته باشیم. ما «نزل» داریم اما مشخص نیست که کدام یک از این قرائات است.

استاد: مشخص نیست، مانعی ندارد. ولی این سؤال مطرح میشود که در اقراء به نحو سنت، تحدی هست یا نه. تناسب حکم و موضوع این است که تحدی در آن نباشد. چرا؟ نمیگویند که آن قرآن است، بلکه میگویند خدا به من اجازه داده به نحو سنت اقراء کنم.

**والحمد لله رب العالمین**